

### شلیک راکتی

سرقت چسب‌های برق یک مغازه به‌ظاهر پرونده ساده‌ای می‌آمد که نه‌تنها از همین سرقت ساده به کشف دو قتل و ۱۶۰ سرقت سازمان‌یافته و خطرناک رسیدیم بلکه خود من که به تازگی از دانشکده افسری دانش آموخته شده بودم و اولین پرونده را روی میز کارم در اداره پلیس می‌دیدم با اصابت گلوله‌ای به‌زیر قلبم تا آستانه مرگ پیش‌رفتم. اوایل سال ۶۴ بود، یک پلیس تازه کار بودم و وقتی پرونده سرقت چسب‌های برق به من واگذار شد شاید حس خوبی نداشتم چرا که تصور می‌کردم یک دزدی خرد، راحت‌ترین پرونده‌ای است که می‌تواند یک پلیس آن‌را بررسی کند. مغازه‌نیش کوچه مروی بود که دزدان شبانه کرکره‌های مغازه‌ها بریده و دست به سرقت زده بودند.

خیلی‌زود در تحقیقات میدانی پی بردیم مدتی است که دو جوان عراقی در حوالی این مغازه پرسه می‌زنند.

در آن‌زمان دوربین‌های مدار بسته هنوز به کارگیری نشده بودند اما صاحب مغازه گفت که یکی از دو جوان مظنون رامی‌شناسد. همین سرخ کافی بود تا یکی از دزدان دستگیر شود و با اعتراف او توانستیم دزد اصلی را که فیصل نام داشت و ۲۲ ساله بود رد کبودآهنگ همدان دستگیر کنیم.

تصور می‌کردم به مرحله پایانی پرونده سرقت چسب‌های برق رسیده‌ام در حالی که هنوز در اول راه بودم چرا که فیصل اعتراف کرد عضو یک باند مخوف معروف به راکتی است و چون قوی هیکل بود در این باند مأموریت رفتارهای خشن در جریان سرقت‌ها داشت. از اعترافات این جوان ایلامی شو که شدم، رئیس باندراکتی شخصی به‌نام احمد بود که ۲۰نوپه‌داشت.

آن‌ها سوار بر خودرو به‌بنگاه‌های باربری در منطقه‌قداییان اسلام حمله می‌کردند و بازندانی کردن نگهبانان و همه کسانی که در زمان سرقت در بنگاه‌ها حضور داشتند گاو صندوق‌ها را به سرقت می‌بردند.

می‌شد حدس زد که برای دستگیری ۳۰ دزد حرفه‌ای چه‌میزان باید زمان گذاشت و تلاش کرد. فیصل گفته بود که رئیس باندراکتی همیشه مسلح است و احتمال این که پلیس با یک‌یک اعضای این باند مخوف درگیر شود و حتی شهید بدهد وجود داشت.

یک پرونده به‌ظاهر ساده، شش‌ماه‌زمان من و تیم‌های پلیس همراه من را گرفت، دزدان همگی دستگیر شدند و عجیب‌تر این که با باو داشت احمد فهمیدیم او در ماجرای هدایت باندراکتی ابتدا یک نگهبان انباری را با شلیک گلوله کشته و بعد یکی از نوپه‌هایش را هم به دلیل اختلاف بر سر تقسیم سهمش به قتل رسانده‌است.

دو قتل و ۱۶۰ سرقت در نخستین پرونده پلیسی من کشف شد، احمد به دلیل دو قتل اعدام شد، نوپه‌هایش هم به‌خاطر سرقت‌های مسلحانه و خشن از پاساژ ملت و مغازه‌های چراغ برق و باربری‌ها به زندان افتادند. این پرونده سال‌ها من را درگیر خود کرده بود چرا که اعضای باندراکتی هر کدام با آزادی از زندان خودشان رئیس باند‌های سرقت شدند، برخی که دست‌به‌اقدامات وحشت‌آور زده بودند بعد از دستگیری مجدد اعدام هم شدند و برخی نیز در تعقیب و گریزهای پلیسی هدف گلوله قرار گرفتند و کشته شدند.

هر بار یکی از اعضای باندراکتی خلاقی انجام می‌داد نخستین کسی که مأمور رسیدگی می‌شد من بودم تا جایی که در یکی از این سرقت‌های به‌هم‌پیوسته، کوچک‌ترین امل قلدرترین عضو باند راکتی که پسر ۱۷ ساله‌ای به‌نام حسین بود و به راحتی و تنهایی گاو صندوق‌ها را جا به‌جا می‌کرد من را به در دسر انداخت.

او که دیگر رئیس باند مسلحانه‌ای شده بود هنگام مواجهه با من گلوله‌ای به‌سمت شلیک کرد که به زیر قلبم اصابت کرد به گونه‌ای که تا آستانه شهادت پیش‌رفتم و همکارانم در این درگیری موفق شدند حسین را هدف گلوله قرار دهند. بیشتر اعضای باند راکتی که برای خود باند‌های بزرگ و خشنی تشکیل داده بودند به‌خاطر جرایم‌شان اعدام یا در زمان دستگیری کشته شدند.

خردا دل‌گذاشته مرد مغازه‌داری در تماس با پلیس از به سرقت رفتن دخل مغازه اش از سوی یک پدر و پسر خبر داد. خیلی زود تیمی از مأموران برای تحقیقات ابتدایی در محل سرقت حاضر شدند. مأموران در تحقیقات میدانی پی بردند یک پدر و پسر بچه برای خرید به مغازه عطاری مرد جوان مراجعه کرده‌اند که پدر به بهانه خرید یک سری داروی گیاهی که بیرون مغازه داخل سطل بوده است صاحب مغازه را بیرون کشیده و پسر بچه‌زمانی که داخل مغازه بوده از این فرصت استفاده و اقدام به خالی کردن پول‌های دخل مغازه کرده‌است.

تیم پلیسی در این مرحله با توجه به این که مغازه عطاری هیچ دوربین مدار بسته‌ای نداشت در گام نخست به سرخی از دزدان دست پیدا نکردند و تحقیقات میدانی ادامه داشت که مأموران در جریان سرقت مشابه دیگری قرار گرفتند.

مأموران در این مرحله پی بردند که این پدر و پسر در سناریوی بعدی شان به یک سوپرمارکت رفته و به بهانه خرید زغال صاحب مغازه را به بیرون کشیده‌اند و پسر بچه اقدام به برداشتن پول‌های دخل مغازه کرده‌است.

■ **نخستین سرخ**

در این شاخه از تحقیقات مأموران به بررسی تصاویر دوربین مدار بسته سوپرمارکت پرداختند و تصویر مرد جوان و فرزندش به دست آمد که در تجسس‌های اطلاعاتی مأموران به سراغ آل‌یوم مجرمان سابقه دار رفتند و مشخص شد این دزدان تازه کار هستند و تا به حال سابقه‌ای نداشته‌اند.

مأموران در گام بعدی تصویر پدر و پسر بچه را در اختیار تیم‌های گشتی پلیس قرار دادند و با توجه به این که سرقت‌ها در یک محله صورت گرفته بود گشت‌های پلیسی به صورت محسوس و نامحسوس وارد عمل شدند.

■ **دستگیری دزدان**

ردیابی‌های پلیسی ادامه داشت تا این که مأموران به رفتارهای مرد جوانی که همراه فرزندش در پیاده‌رو خیابان در حال راه رفتن بود مشکوک شدند و آن‌ها را به صورت نامحسوس تحت نظر قرار دادند.

در این مرحله مأموران با توجه به شباهت

پدر و پسر بچه همراهش به تصاویر دور بین مدار بسته احتمال دادند که همان دزدان نامرئی هستند و منتظر ماندند تا این پدر و پسر برای سرقت وارد عمل شوند.

مأموران در کمین بودند که مرد جوان و لحظاتی بعد مرد جوان همراه فروشنده از مغازه خارج شدند که در این صحنه مأموران با اطمینان از شیوه و شگرد سرقت‌ها دست به کار شدند و با ورود به مغازه توانستند پسر بچه را که در حال سرقت دخل مغازه بود دستگیر کنند و پدرش نیز که بیرون مغازه بهت زده شاهد صحنه دستگیری پسرش بود به دام افتاد.

پسر ۱۳ ساله در اعتراف‌اش گفت: من مدرسه می‌رفتم و درس می‌خواندم تا این که پدرم از من خواست کمکش کنم، ابتدا نمی‌دانستم چه کاری باید انجام دهم و وقتی در باره دزدی حرف زد ابتدا شو که شدم ولی اصرار‌های پدرم باعث شد تا در این سرقت‌ها همراهی‌اش کنم.

وی افزود: من می‌ترسیدم ولی پدرم از من حمایت می‌کرد و از راز سرقت‌هایمان کسی اطلاعی نداشت و مادرم فکر می‌کرد همراه پدرم به پارک می‌روم.

■ **گفت‌وگو با پدر**

حسین ۴۰ ساله که یک سال در زندان است وقتی به دادگاه آمد هنوز باور نداشت که باعث بدبختی زندگی خودش و پسرش شده‌است. وی عامل این بدبختی‌ها را بیکاری خود می‌داند.

■ **سابقه‌داری؟**

نه

■ **شغل؟**

در یک کارخانه کار می‌کردم که بیکار شدم.

■ **چرا؟**

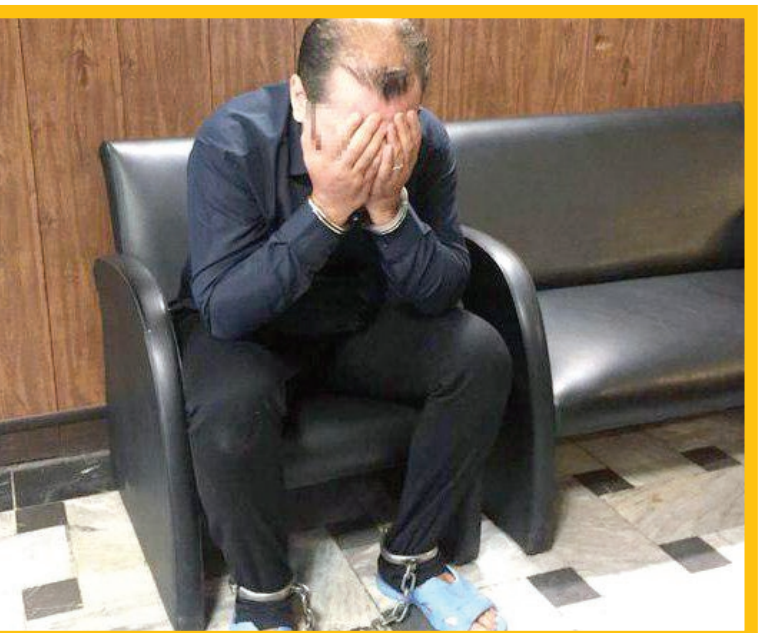
کارخانه ورشکسته شد و همه کارمندان شرکت به اجبار اخراج شدند و من هم یکی از کارمندان آن جا بودم.

■ **چرا سر کار نرفتی؟**

دیگر کاری برای من نبود و هر جا که می‌توانستم سرکنی کردم اما شغلی با درآمد خوب که بتوانم هزینه زندگی ام را تأمین کنم پیدا نکردم.

■ **به همین خاطر دزدی کردی؟**

# شگرد کثیف برای سرقت، به زندان ختم شد



بله، هیچ راهی نداشت‌م و هزینه‌های زندگی

روز به روز وضعیت را بدتر می‌کرد و چون از چند نفر پول قرض گرفته بودم دیگر فرصت کافی برای پس دادن پول‌ها نداشتم به همین دلیل تصمیم به سرقت گرفتم.

■ **چرا پای پسر ترا به ماجرا باز کردی؟**

هیچ شیوه و شگردی به ذهنم نمی‌رسید و چند بار خودم تصمیم گرفتم دزدی کنم اما می‌ترسیدم و نمی‌دانستم چه کاری باید بکنم.

■ **چطور این شیوه به ذهنت رسید؟**

یک بار به یک مغازه سوپرمارکتی رفتم و فروشنده برای آماده کردن سفارش‌م به بیرون از مغازه رفتم و دیدم چه فرصت خوبی برای سرقت دارم ولی نیاز به همدست داشتم و به هیچ کسی اعتماد نداشتم.

■ **چرا از پسر ترا کمک خواستی؟**

چون تنها کسی که در زندگی‌ام به او اعتماد دارم فرزندم است.

■ **پسر ترا پذیرفتی؟**

گفتم این ماجرا به پسرم سخت بود چون از همان دورانی که دست چپ و راستش را تشخیص داد می‌گفتم که هیچ وقت راه خلاف را انتخاب نکند و به فکر دزدی نیفتد چون آخر و عاقبت این کار‌ها بدبختی است و حالا هم خودم به همان عاقبتی که می‌گفتم

## بررسی حوادث

■ **تحلیل کارشناس**

**سرقت خانوادگی شمره**

**شکست حرمت‌ها**

**دکتر قربانعلی ابراهیمی**

**جامعه‌شناس و استاد دانشگاه**

والدین در تعلیم و تربیت فرزندان نقش موثری به عهده دارند و این موضوع کارکرد اصلی خانواده به شمار می‌رود و وقتی این کارکرد اصلی در خانواده از سوی پدر و مادر رنگ می‌بازد قطعاً باید شاهد اتفاقات هولناک و جرایم خرد و کلان در خانواده باشیم که به تدریج به درون جامعه کشیده می‌شود.

زندگی در کلان‌شهرها، فقر اقتصادی، فقر فرهنگی، چشم و هم‌چشمی، حسادت، توقعات بالا و فشارهای اقتصادی در برخی خانواده‌هایی که به لحاظ فرهنگی غنی نیستند متأسفانه در برخی موارد سرقت‌های خانوادگی و بزهدکاری تیمی در خانواده‌ها رقم می‌زند. در خانواده‌های پرجمعیت که به لحاظ مالی در فشار فقر قرار دارند ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی کمرنگ‌تر و حرمت در این خانواده‌ها شکسته می‌شود زیرا در نظام خانوادگی این قبیل افراد شیوه‌های مدیریت رفتاری، تعلیم و تربیت و رفتارها اصول درستی ندارد و فرزندان با عقده‌خوارت وارد جامعه می‌شوند.

پدران و مادرانی که در تربیت و تأمین هزینه‌های فرزندان خود عاجز هستند قطعاً برای هنجارهای اجتماعی و رفتاری ارزش‌قائل نیستند و تصمیم می‌گیرند برای معیشت و گذران زندگی‌شان فرزندان خود را درگیر مسائل اقتصادی کنند و به همین علت در برخی سرقت‌ها دیده می‌شود که به صورت خانوادگی مرتکب سرقت و جرایم می‌شوند.

اغلب این خانواده‌ها حاشیه‌نشین هستند و فرزندان‌شان در شرایط نامناسب رشد می‌کنند و به علت این که مادران نیز مجبورند برای تأمین هزینه‌های زندگی دست به دست‌فروشی و مشاغل کاذب بزنند این فرزندان در محیط خانواده سالم پرورش پیدا نمی‌کنند و چون در محیط بزه اعضای خانواده خود به جرم و سرقت روی می‌آورند، بیگانگی با فرهنگ و فروریختگی قدرت خانواده و کاهش‌شان والدین سبب می‌شود فرزندان آن‌ها طوری بارآیند که سرقت را شغل اصلی خود می‌دانند زیرا کارکرد خانواده ضعیف شده و معنویات نیز در این افراد دیده نمی‌شود. در جوامعی که به خاطر فقر مسائل اقتصادی پرتنگ و ذهنیت مادی در همه افراد حاکم می‌شود در نتیجه در ذهن افراد فقیر مادیات پرتنگ‌تر جلوه می‌کند و آن‌ها برای رسیدن به اهداف اقتصادی خود زودتر مرتکب جرم و بزه می‌شوند.

سرقت‌های تیمی و خانوادگی کمرنگ‌ترنگ شدن تعلیم در ست در نظام آموزش است که از خانواده به درون جامعه تزریق می‌شود و علاوه بر سرقت مشاهده می‌شود که روابط مختلف نامتعارف فرهنگی و اجتماعی در جامعه رشد پیدا می‌کند. ضعف فرهنگی و تربیتی در برنامه‌ریزی‌ها سبب شده که بیشتر شاهد جرایم خانوادگی باشیم.

## جزئیات جنایت در خانه فساد

دستم‌داد که با آن ضربه‌ای به گردن محمود زد. با اعتراف‌های پیمان، مهدی نیز به اتهام معاونت در قتل بازداشت شد. آن‌ها دیروز در شعبه نهم دادگاه کیفری یک استان تهران ابرآیند که ریاست قضایی محمدی کشکولی و باحضور یک قاضی مستشار پای میز محاکمه ایستادند. در ابتدای جلسه مادر قربانی در حالی که عکس فرزندش را در دست گرفته بود در جایگاه ویژه ایستاد و گفت: شوهرم سال ۹۳ به دلیل ابتلا به بیماری سرطان خون فوت کرد و پسرم از من مراقبت می‌کرد. اما قاتل و دوست‌بی‌رحمانه او را کشتند. من هنوز باور نمی‌کنم پسرم کشته شده باشد. به همین دلیل برای متهمان حکم قصاص می‌خواهم. سپس پیمان در جایگاه ویژه ایستاد و گفت: من آن روز مشروب خورده بودم و مست بودم و چیزی از ماجرا به خاطر ندارم و وقتی دعوا میان من و محمود بالا گرفت چندین زن و مرد در آن دعوا شرکت داشتند و نمی‌دانم چه کسی با چاقو محمود را زده‌است. مهدی نیز اتهام معاونت در قتل را منکر شو و گفت: من وقتی از اتاق بیرون آمدم که محمود چاقو خورده بود. من چاقو را به دست پیمان ندادم. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند تا رأی صادر کنند.

مرد جوانی که در خانه فساد دست به جنایت زد ادعا کرد هنگام قتل مست بوده است. شامگاه ششم آذر ماه سال ۹۶ وقوع درگیری خونینی در خانه‌ای حوالی ورامین به پلیس اعلام شد. مأموران وقتی به محل درگیری رفتند، دریافتند پسر جوانی به نام محمود از ناحیه سینه و گردن مجروح شده و قبل از انتقال به بیمارستان جان سپرده‌است. شاهدان می‌گفتند عامل جنایت پیمان نام دارد که پس از درگیری خونین به محل نامعلومی گریخته‌است. پلیس به تحقیق پرداخت و دریافت محل جنایت باتوق زن و مردان متعاد بوده که از مدت‌ها قبل به خانه فساد نیز تبدیل شده بود. تلاش برای ردیابی عامل جنایت آغاز شد تا این که ۴۰ روز بعد پیمان ردیابی و بازداشت شد. وی به قتل اعتراف و ادعا کرد دو شوش مهدی چاقو را به وی داده بود. پیمان گفت: آن‌ها من و دو دوست مهدی به خانه فساد رفته بودیم. ما آن‌جا مشروب خوردیم و مهدی به داخل یکی از اتاق‌ها رفت. من در حال صحبت کردن با محمود بودم که او گفت من قبلاً پشت سر او حرف زده‌ام. به او گفتم اشتباه می‌کند اما قبول نکرد. ما سر همین موضوع با هم درگیر شدیم و همان لحظه مهدی از اتاق بیرون آمد و چاقویی به

## افشای راز پسر خوانده بعد از قتل نامادری

داشتم یک مغازه موبایل فروشی برایش راه انداختم که بعد از یک سال و نیم ورشکسته شد و مغازه را جمع کرد و بیکار شد. کاراگاهان از همسر مقتول پرسیدند آیا سعید می‌داند که فرزند خوانده شماست؟ مرد با سکوتی عمیق سر را به‌زیر می‌اندازد و می‌گوید نه نگذاشتم متوجه شوم مثل پسر واقعی مان از او مراقبت کردیم. با سرخ‌های به دست آمده و ظن قوی مأموران به دست‌داشتن سعید به قتل نامادری خود کاراگاهان با اقدامات پلیسی فردای روز جنایت ساعت ۱۰ شب پسر ناتنی را در حوالی خانه شناسایی و دستگیر می‌کنند و سعید پس از انتقال به پلیس آگاهی به قتل مادر خود اعتراف می‌کند. سعید در بازجویی‌ها گفت: در روز حادثه بیکار در خیابان می‌چرخیدم برای مصرف مواد به پارکینگ گشتم و بعد پس از مصرف گل از راه‌پله بالا رفتم و وقتی وارد خانه شدم مادرم گفت سعید چرا دنبال کار نمی‌گردی و من که حال خوبی نداشتم به‌آشپزخانه رفتم و با چاقویی که روی میز بود به سمتش حمله کردم و او را به قتل رساندم.

پسری که مادرش را سلاخی کرده بود بعد از جنایت دریافت او فرزندخوانده بوده‌است. ساعت ۱۱:۲۰ نهم آذر امسال مردی تهرانی با پلیس ۱۱۰ تماس گرفت و ماجرای کشته شدن همسرش با ضربات چاقو را به کلانتری ۱۲۱ سلیمانیه اطلاع داد. در بررسی‌های ابتدایی مشخص شد قربانی جنایت زنی ۵۸ ساله است به نام «رها» که با ۱۱ ضربه چاقوی پشت سر به نام سعید به صورت بی‌رحمانه به قتل رسیده و داخل ملافه‌ای در بالکن خانه افتاده‌است. همسر مقتول که فرزند نام‌داشت و حالت روحی مناسبی نداشت با گریه و بغض گفت: ما امکان بچه دار شدن نداشتم و سعید را ۲۳ سال پیش از پرورشگاه به‌خانه آوردیم و با مهر و محبت او را بزرگ کردیم هیچ کم‌وکاستی در زندگی‌اش نداشت و هر چه خواست برایش فراهم کردیم. سعید را به دانشگاه فرستادیم و در رشته مورد علاقه‌اش شروع به تحصیل کرد و که الان مهندس نقشه‌کشی ساختمان است اصرار داشت که سرمایه‌ای به او بدهیم تا کاری را برای خود شروع کند با اندوخته‌ای که

### ۲ قاتل همسر کش دیروز محاکمه شدند

## قتل یک زن به دلیل ادعای بی‌شرمانه مرد همسایه

او لیم از دواج کردم ما صاحب دو فرزند بودیم

و زندگی خوبی داشتم تا این که همسر به بیماری ام‌اس مبتلا شد. او دیگر توان انجام کارهای شخصی‌اش را نداشت. به همین دلیل سال‌ها از او مراقبت کردم. از این زندگی خسته شده بودم تا این که به پیشنهاد همسر تصمیم به ازدواج مجدد گرفتم. من با مرجان که معاون یک مدرسه بود آشنا شدم. او می‌گفت به تازگی از همسر اولش جدا شده‌است و صاحب یک فرزند است. من او را مصیغه کردم. پس از مدتی عاشق او شدم. به همین دلیل به خواستگاری‌اش رفتم و او را عقد کردم. من برای مرجان یک ماشین و خانه خریده بودم. ما زندگی خوبی داشتیم اما او یک بار به من گفت که قصد دارد از من جدا شود. او می‌گفت فرزندش اولویت زندگی‌اش است و به خاطر فرزندش حاضر است بار دیگر زندگی‌اش را با همسر اولش آغاز کند. من به او التماس کردم از من جدا نشود اما قبول نکرد تا این که با هم به محضر رفتیم و از هم جدا شدیم. وی ادامه داد: چند ماه از این ماجرا گذشته بود که به صورت اتفاقی مرجان را دیدم و متوجه شدم با یکی از آشنایان من که پسر ۲۰ ساله‌ای بود رابطه دوستانه برقرار کرده‌است. مرجان می‌گفت عاشق او شده و قصد دارد با او ازدواج کند. از شنیدن این ماجرا شو که شده بودم. من که متوجه شدم او به من دروغ گفته‌است و برای این که از من جدا شود ماجرای رجوع به زندگی قبلی‌اش را مطرح کرده‌است، چند بار با او تماس گرفتم و خواستم تا با من زندگی کند اما قبول نکرد. او حتی از من شکایت کرد تا دیگر مزاحم او نشوم.

آن‌جا بود که تصمیم به قتل مرجان گرفتم. وی در تشریح جزئیات جنایت گفت: آخرین بار با مقابل مدرسه‌ای رفتم که مرجان در آن‌جا کار می‌کرد. وقتی او و فرزندش را سوار ماشین دیدم با تفنگی که از قبل تهیه کرده بودم به سمتش شلیک کردم. گلوله به سینه مرجان خورد و دو جان سپرد. ■ **اعدام کنید**

این قاتل دیروز در حالی‌پای میز محاکمه ایستاد که پدر و مادر و مرجان و همسر سابق وی که قیم فرزند خردسالش است برای او حکم قصاص خواستند. سعید وقتی در جایگاه ویژه ایستاد گفت: من قتل را قبول دارم و برای مرگ آماده‌ام. من از این زندگی خسته شده‌ام و می‌خواهم تا قضات هر چه زودتر برایم حکم قصاص صادر کنند. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند تا رأی صادر کنند.



همسر درگیر شدم. من و طلعت سوار ماشین شدیم و به‌زمین‌های کشاورزی ورامین رفتم. آن‌جا بار دیگر دعوا میان ما بالا گرفت. همسر می‌خواست از روی یک چاه عبور کند که پایش پیچ خورد و به داخل چاه سقوط کرد. من همسر را اهل ندادم و او را نکشتم. به همین دلیل هم بلافاصله با پلیس تماس گرفتم. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و با توجه به دفاعیات این مرد و مدارک موجود در پرونده وی را از اتهام قتل عمدی تبرئه و او را به خاطر قتل شبه عمد به پرداخت دیه و سه‌سال زندان محکوم کردند.

■ **شلیک به‌زن دوم**

دومین قاتلی که دیروز در شعبه ۱۱ دادگاه کیفری یک استان تهران به اتهام همسرکشی از خود دفاع کرد سعید ۴۲ ساله بود که همسر دومش را با شلیک گلوله کشته بود. رسیدگی به این پرونده از بیست و چهارم اسفند ماه سال ۹۷ به دنبال شلیک خونین به یک زن جوان به نام

مرجان در یکی از خیابان‌های نظرآباد آغاز شد. این زن که همراه فرزند خردسالش پشت فرمان ماشین نشسته بود هدف شلیک مرگبار قرار گرفت. پلیس به ردیابی عامل شلیک خونین پرداخت و دریافت زن جوان به تازگی از همسر دومش جدا شده و بارها از سوی او تهدید به مرگ شده بود. با افشای این ماجرا همسر سابقش ردیابی و بازداشت شد. سعید که صاحب یک کلینیک ترک اعتیاد بود به شلیک خونین اعتراف کرده و گفت: من ۱۲ سال قبل با همسر